

گزارش

نگاهی به «ایران باستان»

اعتقادات مذهبی مصریان دوران باستان

امین معصومی

درباره اعتقادات مذهبی مصریان باستان هرودوت می‌گوید: «تمام مصری‌ها هر خدای مصری را ستایش نمی‌کنند، ولی دو خدا مورد پرستش تمام مصری‌هاست: ایسیس (رب‌النوع آفتاب غروب‌کننده) و اسی‌ریس (زن ای‌سیس، رب‌النوع ماه)». مصری‌ها ۱۲ الهه داشته‌اند (به تعداد ماه‌های یک سال) و خدای بزرگ‌شان «آمون» نام داشته است. یکی از الهه‌های ۱۲گانه مصر «هراکل» بوده که به نام یکی از الهه‌های یونان باستان همنام است و هرودوت معتقد است اعتقاد به این الهه از مصر به یونان منتقل شده چراکه مصریان معتقدن ۱۷ هزار سال قبل از پادشاهی آمازیس (پادشاه بزرگ مصر، معاصر با کوروش) هشت خدا بوده، از این هشت خدا، ۱۲ خدا به وجود آمده و یک از آنها هراکل است.» مسوولیت امور مذهبی و نگهداری از معابد رب و رب‌النوعیان در انحصار کاهنان بوده که به صورت موروثی از پدر به فرزند منتقل می‌شده است. زنان نمی‌توانستند به مقام کاهنی برسند. کاهنان هر دو روز یکمرتبه تمام موهای خود را کوتاه می‌کردند تا در موقع عبادت عازی از شیش و سایر آلودگی‌ها باشند. لباس کاهنان هم مانند سایر مردم مصر از کتان بوده و کفش آنها از کاغذ حصیری ساخته می‌شده است. عادت به پاکیزگی که در مصر ریشه زیادی داشته است در میان کاهنان نیز مراعات می‌شده و شبانه‌روز دو بار استحمام را انجام می‌دادند. کاهننان دارای امتیازات ویژه‌ای در جامعه بوده‌اند، از جمله آنکه از دارایی خودشان هیچ‌گاه خرج نمی‌کردند. غذایشان نان پخته مقدس بوده به همراه گوشت گاو و غاز که به وفور در دسترس قرار داشته و البته شراب انگور؛ مواد غذایی که مردم عادی هیچ‌گاه رنگ آنها را هم نمی‌دیدند. البته خوردن ماهی برای کاهنان ممنوع بوده است. درباره لوبیا هم چنین ممنوعیتی وجود داشته و حتی از نگاه کردن به لوبیا هم منع شده بودند. مصریان خوک را نجس می‌دانستند و اگر کسی دستش به خوک می‌خورد باید دستش را در آب رودخانه می‌شست تا پاک شود. از همین روی چوپانی که خوک‌ها را نگهداری می‌کردند حق ورود به معابد را نداشتند و «کسی نه دختر به آنها می‌داد و نه دختر آن آنها می‌گرفت». هرودوت می‌گوید حتی قربانی کردن خوک برای خدایان هم ممنوع بوده، با این وجود طبق اعتقادات مذهبی برای یکی از خدایان استثنا قائل بودند و حتی گوشت خوک قربانی شده این الهه را هم می‌خوردند. هرودوت درباره علت این استثنا قائل شدن مصری‌ها می‌گوید: «چت این را که مصری‌ها خوک را حرام می‌دانند و با این حال گوشت آن را می‌خورند

می‌دانم، ولی نمی‌زبید که بپسان کنتم» از منابع تاریخی بسیار درباره علاقه زیاد مصریان باستان به غیبگویی و تفال اشاره شده است. از جمله آنکه آنان در هر ماه، هر روز را متعلق به خدایی نامگذاری می‌کردند و هر نوزاد که متولد می‌شد غیبگویی بر او حاضر شده و نحوه مرگ و صفات نوزاد را در آینده پیشگویی می‌کرد. هرودوت می‌گوید ایسن اعتقادات مصریان در اشعار ادیبان یونانی آن دوره نفوذ فراوانی پیدا کرده بوده است. هرودوت درباره عادات مصری‌ها در یکی از اعیاد مهم مذهبی می‌گوید آنان در این روز به مراسم قربانی حاضر می‌شوند و پس از اتمام برنامه قربانی کردن، مردان و زنان گریه و زاری را شروع می‌کنند. وی می‌گوید کسی از علت گریه دیگری خبردار نمی‌شود چراکه «گاه است اگر کسی در این باب حرفی بزند.» وی می‌گوید برخی علاوه بر گریه و زاری، با چاقو و سایر اجسام تیز خود را زخمی می‌کردند.

تقدس حیوانات

مرحله سوم مراجه به آیت‌الله میلانی

مهم‌ترین و در عین حال مناقشه‌انگیزترین مطلب درباره ترور منصور اخذ فتاوی شرعی از آیتالله میلانی است زیرا در این باره دو نظریه کاملاً متفاوت وجود دارد که به شرح ذیل مورد بازکاوی قرار می‌گیرد. اگر در نوع استنباط از نظر امام درباره ترور مقامات حکومتی اشکال وجود دارد در مورد آیتالله میلانی، اصل موافقت یا مخالفت ایشان با ترور مورد ابهام است. گفتنی است که نگارنده برای تبیین این موضوع بارها و بارها تمام اسناد و مدارک و خاطرات موجود را مورد بازکاوی قرار داد. در ضمن این بررسی‌ها برخلاف نظر رایج^{۱۱} به نقش آیتالله میلانی در تشکیل و تداوم فعالیت‌های مؤتلفه اشاره شده بود. آیتالله انواری که محور تبیین این پژوهش قرار گرفته است نقل می‌کند: آیتالله میلانی اصل مؤتلفه را درست کرد، بعد امام اینها را تأیید کرد. ایشان اضافه می‌کند هنگام دستگیری، وی نیز حامل نامه‌ای از آیتالله میلانی در همین خصوص بود که با اقدام به موقع ایشان ماموران به آن نامه دست نیافتند.^{۱۲} جایگاه ویژه آیتالله انواری در مؤتلفه و نقش ایشان به عنوان حلقه وصل این تشکل با مراجع از جمله امام و آیتالله میلانی بر کسی پوشیده نیست. اگر عضویت ایشان در شورای روحانیت مؤتلفه و حبس طولانی‌مدت ۱۵ساله زندان به اتهام همکاری با شاخه نظامی تیم ترور منصور را نیز به آن بیفزاییم بدون تردید می‌توان از ایشان به عنوان مرد ششم‌اره یک روحانی در نخستین سال‌های تشکیل و تداوم فعالیت مؤتلفه نام برد. بر همین اساس سخن وی درباره نقش آیتالله میلانی در تشکیل مؤتلفه می‌تواند بسیار مورد تأمل قرار گیرد؛ سخنی که به جرات می‌توان گفت نخستین بار مطرح شده و در هیچ منبعی به خصوص خاطرات نیز نمی‌توان کوچک‌ترین سرخ و اشاره‌ای به نقش بانی آیتالله میلانی در ارتباط با مؤتلفه به دست آورد. یک گزارش ساواک به تاریخ ۱۳۴۳/۷/۲۳ نیز در این مورد حاکی از ارسال نامه‌هایی از سوی آیتالله میلانی خطاب به آیتالله حاج‌ابوالحسن قزوینی در تهران است: «در این نامه توصیه شده جمعیت‌ها را مؤلف کتید

و... دستجات ۱۰ نفری را آرایش بدهید.»^{۱۳} در گزارش از تأیید شیوه مذکور به ایجاد گروه‌های ۱۰نفره– برای بارگیری و گسترش کمی مؤتلفه– بر اساس یکی از منابع رسمی مؤتلفه به نقل از ساواک به تاریخ ۱۳۴۳/۱/۲۴ آمده است: «در هر شهرستان یک جمعیت ۱۰ نفری به نام هیات مؤتلفه اسلامی تشکیل یافته و هر یک از این ۱۰ نفر، ۱۰ نفر دیگر را اداره می‌کنند که در حقیقت ۱۰ نفر ۱۰ نفر ابا افزایش خوشه‌ای ۱۰۰۰ نفر می‌شوند. در شهرستان‌های بزرگ چند دسته از این ۱۰۰ نفر وجود دارند. در تهران ۳۰۰ حوزه [۱۰ نفری] فعالیت می‌کنند.»^{۱۴} با عنایت به این گزارش و صراحت جمله «جمعیت‌ها را مؤلف کتید» در نامه آیتالله میلانی نمی‌توان منظوری غیر از جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی را در توصیه ایشان استنباط کرد. وانگهی این اطراع و ارتباط، شناختی از ماهیت و سوابق مؤتلفه را می‌طلبد که حتماً آیتالله میلانی قبلاً نسبت به آن آگاهی داشته و در ساختار آن جایگاهی به دست آورده بود که به یکی از علما دستور سازماندهی گروه‌های ۱۰ نفره را بدهد. در همین راستا در یکی از منابع نیز از ارتباط محرم‌نامه سیدعلی اندرزگو– طراح ترور منصور– با آیتالله میلانی سخن به میان آمده است.^{۱۵} این نکته نیز ناگفته نماند که بر اساس گزارشی از ساواک امام در دوران تبعید خود با ارسال نامه‌ای به آیتالله میلانی از ایشان درخواست کرده تشکیلات هیات‌های مؤتلفه را سازماندهی کند.^{۱۶} در این دوره در پی دستگیری سران و برخی اعضای برجسته مؤتلفه بعد از ترور منصور، تشکیلات مؤتلفه از هم پاشیده بود و گویا نامه امام ناظر بر همین نکته است. اما بحث اصلی، اخذ فتاوی ترور منصور از آیتالله میلانی بود. این نکته در بسیاری از خاطرات و حتی اسناد نقل شده است. در بخشی از بند ۱۰ گزارش سابق‌الذکر اداره اطلاعات شهربانی کل کشور در این خصوص آمده است: «حرحکین و عاملین توطئه قتل مرحوم منصور در بازجویی‌های خود اعتراف نموده‌اند سال گذشته که موضوع ترور علم مطرح بود یک بار عباسی‌فر را نزد آقای میلانی به مشهد اعزام داشته‌اند که در مورد ترور اشخاص موثر مخالف روحانیون از ایشان فتوا بگیرد که میلانی اظهار داشته این عمل جایز نیست.»^{۱۷}

اما گزارش دوم در خصوص مراجعه مؤتلفه‌ای‌ها به آیتالله میلانی، توسط حجت‌الاسلام علی دوانی در کتابش و به نقل از حاج‌علی حیدری نقل شده است. حیدری که خود از اعضای برجسته مؤتلفه بود در پی تشکیل جلسه‌ای از سوی شورای مرکزی مؤتلفه و نگارش نامه‌ای خطاب به آیتالله میلانی در خصوص اخذ فتاوی ترور منصور، ماموریت یافت این نامه را به آیتالله میلانی برساند. وی نقل می‌کند وقتی به منزل ایشان رسیدم آنجا شلوغ بود، به ناچار نامه را میان مقداری سبزی و میوه قرار داده و به ایشان رساندم و آیتالله در اثر آشنایی با اعضای کادر مرکزی مؤتلفه مرا پذیرفت و پس از تحویل نامه گفتند: بروید فردا صبح زود مراجعه کنید. صبح روز بعد که رفتم جواب او تأیید اعدام بود.»^{۱۸}

اما گزارش سوم از آن آیتالله انواری است. او نقل می‌کند قبل از عیبتش به مشهد و دیدار با آیتالله میلاسی، مؤتلفه دو بار با اعزام اعضایشان، تلاش کرده بودند نظر مساعد آیتالله میلانی را جلب کنند که هر دو بار نیز ناکام ماندند. نامبرده درباره علت این امر می‌افزاید: «احساس این است که میلانی به واسطه‌ها اعتقاد نکرده بود.» سپس درباره ماموریت خودش تصریح می‌کند: «بند در ۱۴ شعبان، برابر با ۲۸ آذر ۱۳۴۲ در مشهد خدمت آیتالله میلانی رسیدم، بعد از اینکه همه میهمانان رفتند و تنها شدیم، موضوع ترور نخست‌وزیر را مطرح کردم. میلانی پرسید، بدش کسی است کشور را اداره کند؟ گفتم هستند. گفت: مقصودتان بازرگان و دوستانش هستند. گفت: چه اشکالی دارد. گفت: نه. شاه کس دیگر را نمی‌گذارد و مجلس را هم منحل می‌کند و

تاریخ

چه کسی مجوز ترور منصور را صادر کرد– بخش پایانی

بررسی فتوای آیت‌الله میلانی

رحیم روحبخش



هر کاری بخواهد می‌کند. فایده‌ای هم ندارد. گفتیم: آتروا! خود شاه چطور؟ تأملی کرد و گفت: مشککش کمتر از نخست‌وزیر است. سپس سوال کرد: هرج و مرج نمی‌شود؟ گفتیم: نه او طرف‌دار ندارد. نظر داد با کشتن شاه موقوف‌اما با کشتن نخست‌وزیر نه بعد از این گفت‌وگو من به تهران برگشتم و نظر آیتالله میلانی را به مؤتلفه‌ای‌ها گفتم. انواری در پایان ایسن نکته را هم می‌افزاید که بعدها اندر زندان] از مؤتلفه‌ای‌ها پرسیدم چرا آبا توجه به مجوز شرعی آیتالله میلانی برای ترور شاه! شاه را نکشید؟ گفتند: دستانم به شاه نمی‌رسید، نخست‌وزیر را کشتیم.»^{۱۹}

البته آنان اخیراً در یکی از منابع رسمی خود علت این امر آنکشتن شاه] را در نبودن الترناتیوی به جای شاه، احتمال هرج و مرج در کشور و هراس از تسلط گروه‌های فاقد ایدئولوژی اسلامی ذکر کرده‌اند.^{۲۰} در پایان لزوم ارتباط نزدیک آیتالله انواری و آیتالله میلانی مورد بررسی قرار گیرد. انواری در خاطراتش نقل می‌کند که خیلی به آیتالله میلانی و روحیات عرفانی و اخراقی او اعتقاد داشتم^{۲۱} به طوری که این نظر و نگاه در یکی از نامه‌های ایشان، به آیتالله میلانی بعد از مراجعت از تهران تجلی یافته است. انواری در این نامه ضمن ابراز ناتر از بازگشت ناگهانی و اجباری ایشان– در خلال پایان مهاجرت علمای شهرستان‌ها به تهران جهت استخلاص امام و سایر دستگیرشدگان– خاطرنشان می‌سازد: «در هر حال تا آنجا که امکانات اجازه می‌دهد بایستی برای تحقق عدالت اجتماعی و اشاعه نیکی‌ها و از میان برداشتن ستم‌ها و ناروایی‌ها کوشید.»

سپس با استناد به حدیثی منقول از ابودر غفاری می‌افزاید: «ابودر غفاری گفت: رسول خدا که سرمایه‌های عمومی را برای شهواتشان به کار می‌برند از بین نروند، مسلماً نابسامانی‌ها بسامان خواهند رسید. بایستی ریشه فساد را پیدا کرد و شروع به اصلاح نمود.»^{۲۲} نگارنده در بررسی ده‌ها نامه علما و رجال به آیتالله میلانی، بیانی با چنین صراحت و تندیی علیه شاه مشاهده نکرده است. البته متقابلاً آیتالله میلانی نیز نسبت به ایشان به خصوص در دوران زندان، توجهی ویژه داشت، چنانچه در نامه‌ای خطاب به طالقانی، ارادت خود را به ایشان نیز ابراز کرده است.^{۲۳}بالاخره در یکی دیگر از منابع رسمی مؤتلفه درباره اقدامات مؤتلفه برای اخذ مجوز شرعی ترور از آیتالله میلانی آمده است: بعد از تبعید امام، مؤتلفه‌ای‌ها در آغاز، فتاوی قتل منصور را از اسناد مطهری اخذ کردند اما برای مزید اطمینان، آقایان حاج‌تقی خاموشی و عباس مدرسی‌فر– از کادر نظامی مؤتلفه– را حضور میلانی فرستادند. خاموشی از اعضای برجسته مؤتلفه نقل می‌کند: بعد از تبعید امام، آیتالله میلانی اولین شخصیت بنام روحانیت بود. وی سپس راجع به گفت‌وگوهایش با آیتالله میلانی می‌افزاید: در دیدار با آیتالله میلانی به او گفتم: اگر گروهی یا شخصی پیدا شود که منصور یا شاه را بتواند ترور کند، آیا اجازه می‌فرمایید؟ ایشان ابا کردند از دادن جواب صحیح، که اجازه این‌ها جوری بدهند، سپس

من سوال خود را به گونه دیگری مطرح کردم و افزودم ما اجازه فتوا از شما نمی‌خواهیم، ما می‌خواهیم ببینیم این مساله [اترور شاه] در پیشگاه خدا مسوولیت دارد؟ آیا امر واجبی است یا نیست؟ ایشان فرمودند: اگر کسی بتواند ایسن کار را بکند جزء واجبات است و باید بکند البته باید به اطرافیان خسارت کم بخورد.^{۲۴}

چنین به نظر می‌رسد که با عنایت به مجوز آیتالله میلانی برای کشتن شاه، مؤتلفه‌ای‌ها این مجوز را به سایر مقامات حکومتی تعمیم دادند و سخن آیتالله میلانی را از نظر شرعی دال بر موافقت با ترور منصور تلقی کردند. به هر حال این نکته هم قابل توجه است که در همان زمان در افواه و اندان عمومی، اجماع نظر عناصر مبارز بر همین نظریه یعنی فتوای آیتالله میلانی برای ترور منصور قرار داشت. چنانچه مهندس مهدی بازرگان مدتی بعد از آن واقعه در یادداشت‌های روزانه خود از شنیده‌های داخل و خارج از زندان، در این خصوص دو گزارش نقل کرده است:نخست دستگیری و شکنجه اکبر هاشمی‌فسنجانی به علت واسطه اخذ فتاوی ترور منصور از میلانی به مؤتلفه‌ای‌ها دوم دستگیری شیخ فهم کرمانی به علت همراه داشتن رونوشت استفتائیه جمعی از طلاب حوزه علمیه قم از آیتالله راجع به دادگاه قاتلین منصور بود.^{۲۵} البته دستگیری هاشمی صحت داشت اما نه فقط به اتهام مذکور. او در اختلاطش نقل می‌کند: هر چند با برخی از دستگیرشدگان مؤتلفه به اتهام ترور منصور ارتباطی داشت ولی از جزئیات عملیات ترور بی‌اطلاع بود. اما ترور منصور به حدی برای رژیم غافلگیر کننده و باهیمی تلقی می‌شد که موجی از دستگیری‌ها را راه نداشتند که از آن جمله شامل حال وی نیز شد. نکته درخور توجه در بازجویی از ایشان، تلاش بازچوها برای اطلاع از ترورهای آینده طراحان قتل منصور، از جمله ترور شاه و نصیری بود و همچنین معرفی بلای فتاوی ترور



مراجع نجف و ایران در خصوص مشروعیت دادگاه قاتلین منصور بود. البته سلاواک عامل پشت پرده تهیه استفتائیه مذکور را آیتالله میلانی ذکر کرده است.^{۲۶}

این نکته نیز قابل ذکر است که آیتالله میلانی بعد از فروکش کردن موج دستگیری‌ها و تشکیل دادگاه متهمان ترور منصور، طی ارسال نامه‌ای از آیتالله سیداحمد خونسارای– از مراجع و علمای منتقد تهران– درخواست نمود تلاش‌های لازم را نسبت به تخفیف مجازات‌های حکم صادره برای متهمان به کار ببرد. این اقدام در حالی بود که سلاواک در پی اعتراضات برخی متهمان مبنی بر اخذ فتوا از آیتالله میلانی، درصدد بود بتواند سر نخ‌ی مستند از ارتباط ایشان با عوامل ترور منصور بیابد و به شدت تمام ارتباطات مکاتبات ایشان را تحت کنترل قرار داده بود چنانچه سلاواک مرکز از سلاواک خراسان استعلام کرد: «بالاخره به طور دقیق بررسی کنید آیتالله میلانی تاکنون چه اقداماتی را در رابطه با ترور منصور انجام داده است.» که سلاواک خراسان فقط از ارسال نام مذکور به خوانساری و آن هم از طریق پیک خبر داده است.^{۲۷} به هر حال چنین به نظر می‌رسد که سلاواک از مجموعه بازجویی‌ها و بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که به‌رغم تلاش‌های مؤتلفه برای اخذ فتاوی ترور منصور از

آیتالله میلانی و امام خمینی، آنان از دادن چنین مجوزی خودداری ورزیدند^{۲۸} و به این ترتیب مجموعه دستگاه امنیتی و مؤتلفه‌ای‌ها با نسبت دادن این غائله– فتوا– به شیخ جواد فومنی که یک ماه قبل از ترور منصور، رحلت کرده بود، موضوع را خاتمه‌یافته تلقی کردند.^{۲۹} در پایان این نکته نیز ناگفته نماند که آیتالله سیدمحمدعلی میلانی در دست‌نوشته‌ای راجع به زندگی پدرش، اصولاً منکر فتاوی مذکور شده و می‌نویسد: «در خاتمه آقای میلانی اجازه کشتن هیچ‌کس را ندادند و هرگز هم نفرمودند گلوله‌های خود را با پیه خوک چرب نمایند.»^{۳۰} چنین به نظر می‌رسد نامبرده مطلب اخیر را در پاسخ به برخی دعایوی که بعضاً در نشریات به مناسبت‌های خاص (سالگرد رحلت و...) درباره آیتالله میلانی گفته می‌شود، مطرح کرده است. چنانچه در مطلبی در یکی از روزنامه‌ها آمده است: آیتالله میلانی بعد از دادن مجوز ترور منصور فرمودند: برای توفیق آن کار بهتر است گلوله‌ها را با پیه خوک چرب کنید.^{۳۱} به هر حال سخن محمدعلی میلانی صریح‌ترین نظریه‌نفی فتاوی آیتالله میلانی است که می‌تواند قائل تأمل باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱– برای اطلاعات بیشتر رک به رحیم روحبخش، مؤتلفه، میراث فداییان، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت فداییان اسلام، ج ۲، به کوشش رحیم نیکیخت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، صص ۴۱۸–۲۸۳

۲– ناگفته‌ها (خاطرات شهید حاج مهدی عراقی)، ص ۲۰۷

۳– خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، صص ۶۵–۶۴

۴– خاطرات ابوالفضل توکلی‌بینا، صص ۸۳، ۹۰ و ۹۶

۵– خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، ص ۱۹۵، خاطرات

محمد موسوی خوئینی‌ها

۶– آرشویر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی ۶۶۸، صص ۲۵ و ۴۰

۷– ایسن مطالب به طور پراکنده از خاطرات احمد قدیریان از جمله اعضای وقت مؤتلفه نقل شده است. رک به خاطرات حاج احمد قدیریان، به کوشش سیدحسین نبوی و محمدرضا سرنابندی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳

۸– شهرام یوسفی‌فر، شروع حرکت‌های مسلحانه گروه‌های اسلامی و یک سند (مقاله)، فصلنامه قیام، ۱۵ خرداد، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۷۶، ص ۲۹۶

۹– رک به مؤتلفه، میراث فداییان، پیشین، صص ۴۱۵–۴۱۴ و ۳۹۸–۳۹۶

۱۰– خاطرات ابوالفضل توکلی‌بینا، پیشین، ص ۶۱

۱۱– مصاحبه حبیبالله عسگراولادی با روزنامه کیهان، ش ۱۶۲۴۳، تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۷۸

۱۲– خاطرات ابوالفضل توکلی‌بینا، پیشین، صص ۱۱۰–۱۰۴

۱۳– رک به خاطرات آیتالله انواری در سایت کتابخانه

تخصصی تاریخ اسلام و ایران، یکشنبه ۱۳۸۶/۱/۱۳

۱۴– خشنونت قانونی (شرح حال صادق امانی)، به کوشش کاظم مقدم، قم، محدث، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵

۱۵– شروع حرکت‌های مسلحانه گروه‌های اسلامی و یک سند، پیشین، ص ۲۹۷

۱۶– مصاحبه حبیبالله عسگراولادی با روزنامه

کیهان، پیشین

۱۷– خاطرات آیتالله انواری، صص ۷–۴

۱۸– شروع حرکت‌های مسلحانه گروه‌های اسلامی و یک سند، ص ۲۹۷

۱۹– نگارنده در پژوهش نتیجه‌گیری کرده تشکیل مؤتلفه: «از دو گرایش درونی (تمایل سران هیات‌ها به

اتتلاف) و بیرون (توصیه امام خمینی) منشأ می‌گیرد.»

رک به مؤتلفه، میراث فداییان، پیشین، ص ۴۰۰

۲۰– خاطرات آیتالله انواری، پیشین، ص ۶

۲۱– آیتالله‌العظمی سیدمحمدهادی میلانی به روایت

اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۴۳

۲۲– اسناد یادام‌های روزانه مهندس مجازات‌های مؤتلفه

اسلامی، تهران، اوج، ۱۳۴۲، ص ۲۱۶

۲۳– آرشویر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دست‌نوشته

یادنامه آیتالله میلانی، شماره بازایی ۹۸۴۰۴۸

۲۴– آیتالله‌العظمی سیدمحمدهادی میلانی به روایت

اسناد ساواک، ج ۲، ص ۴۶۹

۲۵– شروع حرکت‌های مسلحانه گروه‌های اسلامی و یک سند، پیشین، ص ۲۹۶

۲۶– علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۷ و ۸، پیشین، ص ۲۳۴

۲۷– خاطرات آیتالله انواری، پیشین، صص ۱۰–۹

۲۸– خشونت قانونی، پیشین، ص ۲۴۷

۲۹– خاطرات آیتالله انواری، پیشین، ص ۸

۳۰– آیتالله‌العظمی سیدمحمدهادی میلانی به روایت

اسناد ساواک، ج ۱، صص ۴۱۲–۴۱۱

۳۱– همان، ص ۳۹۶

۳۲– هفته‌نامه شما، ارگان رسمی جمعیت مؤتلفه

اسلامی، مورخه ۱۳۷۹/۲/۲۶

۳۳– یادداشت‌های روزانه مهندس مهدی بازرگان،

پیشین، صص ۳۵۳ و ۳۶۸

۳۴– دوران مبارزه اکبر هاشمی‌فسنجانی، پیشین، صص ۲۰۰ و ۲۰۹

۳۵– آیتالله‌العظمی میلانی به روایت اسناد ساواک،

پیشین، ج ۲، ص ۳۳۹

۳۶– همان، ص ۳۵۳

۳۷– همان، ج ۳، ص ۱۵۹

۳۸– خشنونت قانونی، پیشین، ص ۲۷۶

۳۹– آرشویر اسناد آستان قدس رضوی، دست‌نوشته

محمدعلی میلانی– درباره آیتالله میلانی، شماره

۶۸۶۱۲/۱۵

۴۰– قاهت و درایت:نگاهی به زندگی علمی و سیاسی

آیتالله‌العظمی میلانی، روزنامه رسالت، ۱۳۷۶/۹/۱۶

نکته

تجربه کاشانی و مصدق

جعفر مهدی‌نیا



مرحوم آیت‌الله کاشانی در دوران خودش یکی از روحانیون آزاداندیش و آگاه به سیاست روز آن زمان بود. کاشانی با مصدق همصدا و هم‌عقیده بود و در میدان مبارزه همراه وی شد. دو عنصر، دو نیرو و دو قدر از دو

قطب (روشنفکر و روحانی) به هم پیوند خورده و متحد شدند و در کنار هم و همدوش هم علیه استبداد و استعمار داخلی و خارجی مبارزه را آغاز کردند. این دو شخصیت مهم، سالیان پرخطر و مهمی را در اوج بحران‌ها و ناامیدی‌ها، در کنار هم بودند و مردم هر دو آنها را تأیید می‌کردند و از این دو شخصیت به عنوان رهبران ملی و مذهبی یاد می‌کردند.

شاه و انگلیس هر دو با این دو شخصیت وطن‌پرست و مذهبی مخالف بودند و سعی در براندازی آنها داشتند. زیرا مصدق و کاشانی هر دو در پی یک هدف بودند و در دو لباس (روحانی و شخصی) یک هدف را دنبال می‌کردند تا اینکه به وحدت رسیدند، ولی دیدگاه مصدق بیشتر ملی بود و دیدگاه کاشانی مذهبی، دکتر مصدق در ملی‌گرایی صلاح و نفع کشور را می‌دید و با این هدف به پیش می‌رفت و نمی‌خواست ایرانی به

فرهنگ غربی و شرقی کشیده شود زیرا به اعتقاد او فرهنگ غربی و شرقی تهی از ارزش‌های اخلاقی و دینی بود. هر دو (مصدق و کاشانی) در استراتژی محدودیت اختیارات شاه و خلع ید انگلیس از صنایع نفت در ایران و حذف نفوذ ریشه‌دار و کهنه غرب و شرق هم‌عقیده بودند. از این رو، طرفداران شاه و وابستگان به سیاست استعماری انگلیس و توده‌ای‌های وابسته به شوروی، سعی می‌کردند بین این دو شخصیت که سال‌ها با همه یکرنگ و یکدل و یک‌زبان بودند، جدایی ایجاد کنند و این دو شخصیت را که مانع انجام امیال و خواسته‌های آنها بودند، از سر راه خودشان بردارند و با این هدف دست به کار شدند. سرانجام معاندین با پی بردن به نقاط ضعف این دو شخصیت متحد، با نفوذ در اطرافیان آنها توانستند بین مصدق و کاشانی اختلاف ایجاد کنند. به طوری که دامنه اختلافات بین این دو سیاستمدار بالا گرفت؛ از مجالس عمومی به مجالس خصوصی و حتی به مجلسین سنا و شورا و از مجلسین به جامعه کشانیده شد؛ تا آنجایی که اعلامیه‌هایی علیه یکدیگر می‌دادند و هر یک دیگری را



به باد انتقاد می‌گرفتند. مردم که نمی‌دانستند وضع از چه قرار است نیز در دو جبهه قرار گرفتند؛ روشنفکران و دانشجویان جانب مصدق و بازاریان و کسبه جانب کاشانی را گرفتند. تا اینکه طول نکشید فضای سیاسی در دولت مصدق تنگ شد، امور مملکت دگرگون شد و ایران دچار بحران و انزوا و سقوط شد و می‌رفت به‌ایه‌های قدرت دولت وی فرو ریزد و همه چیز به پایان برسد که مصدق تنها شد و حتی اطرافیان نزدیکش نیز از او دور شده و به دو پشت کردند و آن مرحوم را در صحنه مبارزه، که نزدیک به پایان بود تک و تنها باقی گذارند. چنین شد که مصدق سقوط کرد و نهضت ملی و مذهبی به پایان نرسید و نیمه‌تمام ماند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هر دو (کاشانی و مصدق) را از صحنه سیاسی خارج ساخت. هر دو زندان تحمل کردند و دوری و محرت دیدند تا اینکه از این دنیا به دیار باقی شتافتند.

منبع: معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران

نکته

شما و صفحه تاریخ

ما تاریخی کهن داریم و به درازای آن از رنج‌ها و گنج‌های بیشتری نسبت به سایر ملت‌ها برخوردار شده‌ایم. گنجینه آثار باستانی ما سرایه ملی غیرقابل تکرار و غیرقابل تولیدی است که در جای‌جای این سرزمین کهن به رنج‌های تاریخی و پرتلاطم تاریخی می‌تواند ما را در حل مشکلات جاری و آینده یاری رساند. از این رو صفحه تاریخ گرچه مربوط به گذشته است اما بی‌مناسبت با امروز و فردا نیست. ما در سطح ملی نیازمند بازنگری و بازبینی گذشته‌های هستیم که بر پایه آن باید بناهای تازه را بنیاد نهیم. از این رو صفحه تاریخ به روی همه هموطنان گشوده است تا از تجارب و مطالعات و پژوهش‌های تاریخی شما بهره‌مند شود. طبیعی است نسبت به گذشته نیز نظرگاه‌های متفاوت و گاه متضادی وجود داشته باشد و بی‌گمان در آن زمینه امکان گفت‌وگو و تبادل نظر بیشتر از سایر مسائل فراهم است. مطالب خود را می‌توانید به این ای‌میل ارسال کنید.safetariikh@gmail.com safetariikh@gmail.com
منظر ترانسل و انتقادات و آثار مستند شما هستیم.